

سفرنامه ناصر خسرو و قبادیانی

به انضمام
روشنایی نامه و سعادت نامه

تصحیح و تحشیه
محمود غنی زاده



آمنات اسامیر

۴۴۵/۲

مقدمه

حکیم ناصر خسرو که در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابومعین [الدین] ناصر بن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد یکی از پیشروان ادبیات فارسی و از جمله متکلمین و شعرای متقدم ایران است که شخص و آثار او بغایت شایان دقت و تتبع میباشد. ولی جای خیل افسوس است که تاکنون از طرف فضلا و نویسندگان ایرانی نه اینکه راجع بهویت و مصنفات او چیزی که آنها را بدرستی معرفی نماید نوشته نشده بلکه بواسطه بی‌مبالاتی و اهمالکاری بعضی از صاحبان تذاکر شعرا حکایات و روایاتی افسانه مانند بشرح زندگانی او داخل شده است که بهیچوجه مقارن واقع نبوده و جویندگان حقایق را کفایت نمیدهد که سهل است بلکه آنها را براه نا مستقیمی دلالت مینماید.

گرچه اخیراً بواسطه جمعی از علما و فضلائی مستشرقین فرنگی کیفیت زندگانی و همچنین بعضی از مصنفات ناصر خسرو بمعرض مذاقه در آمده و تا یک اندازه هم حلاجی شده است^(۱) ولی صرف نظر از اینکه

(۱) از جمله استاد فاضل آقای « ادوارد برون - E. G. Browne » انگلیسی در کتاب موسوم به « تاریخ ادبیات ایران - Literary History of Persia » جلد ۲ صفحه ۲۲۲ - ۲۴۶ و علامه متوفی « هرمان اته - Hermann Ethe » آلمانی در کتاب موسوم به « اساس فقه اللغة ایرانی - Grundriß der Iranischen Philologie » جلد ۲ صفحه ۲۷۸ - ۲۸۲ شرحی بغایت مدققانه در خصوص شرح حال و آثار ناصر خسرو نوشته اند که خیلی جامعتر و مفصلتر از آن سایرین است هر کس بخواهد بکتابهای مذکور رجوع کند.

گفتم خدای تبارک و تعالی حاجت مرا روا کرد پس از آنجا بجز جانان (۱) شدم و قرب یک ماه بی‌بوم و شراب پیوسته خوردی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که قولوا الحق ولو علی انفسکم (۲). شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت (۳) چند خواهی خوردن از این (۴) شراب که خرد از مردم زائل کند اگر بهوش باشی بهتر، من جواب گفتم که حکما جز این چیزی توانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند، جواب داد که (۵) بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد، حکیم توان گفت کسیرا که مردم را بیهوشی (۶) رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوشرا (۷) به افزایش (۸) گفتم که من این را (۹) از کجا آرم، گفت جوینده یابنده باشد، و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب بیدار شدم آتجال تمام بر یادم بود (۱۰) بر من کار کرد و (۱۱) باخود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم. اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکم فرج (۱۲) نیامد. روز پنجشنبه ششم جمادی الاخر (۱۳) سنه سبع وثلثین واربعمایه نیمه‌دی ماه پاریسیان سال بر چهار صد و ده یزدجردی، سر و تن بشستم و بمسجد (۱۴) جامع شدم و نماز کردم و یاری خواستم از باری (۱۵) تبارک و تعالی بگذارن (۱۶) آنچه بر من واجب است و دست باز داشتن از منهیات و ناشایست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است.

پس از آنجا بشبورغان رفتم. شب بدیه (۱۷) باریاب بودم و از آنجا براه سنکلان و طالقان بمروالزود شدم. پس بمرو رفتم و از آن شغل که بعهده من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر

(۱) نپ: بر جوزجانان. (۲) نپ: انفسهم. (۳) نپ: گفتمی. (۴) نپ: ازین. (۵) نپ: افزوده: در. (۶) نپ: بیهوشی. (۷) نپ: «را» را ندارد. (۸) نپ: بیفزاید. (۹) «را» در نپ بخط الحاقی سرخ است. (۱۰) نپ: افزوده: و (غ ظ). (۱۱) نپ: «و» را ندارد. (۱۲) نپ: فرخ (ظ فرج). (۱۳) ظ: الآخرة. (۱۴) نپ: و مسجد. (۱۵) نپ: خدای. (۱۶) نپ: بگزاردن. (۱۷) نپ: بده.



چنین گوید ابو معین الدین (۱) ناصر (۲) خسرو القبادیانی مروزی تاب الله عنه (۳) که من مردی دیر پیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی. و بکارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده در میان اقربان شهرتی یافته بودم (۴). در ربیع الآخر سنه سبع وثلثین واربعمایه که امیر خراسان ابو سلیمان جفیری (۵) بیك داود بن مکائیل (۶) بن سلجوق بود از مرو برفتم بشغل دیوانی و به پنج دیه مرو الزود فرود آمدم که در آن روز قران رأس و مشتری بود. گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدس روا کند. بکوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تعالی و تبارک (۷) مرا توانگری دهد. چون بنزدیک یاران و اصحاب آمدم یکی از ایشان شعری پارسی میخواند مرا شعری در خاطر آمد که از وی در خواستم (۸) تا روایت کند. بر کاغذی نوشتم تا بوی دهم که این شعر بر خوان. هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد. آن حال بقال نیک گرفتم و با خود

(۱) نپ: «الدین» را ندارد. (۲) نپ: افزوده: بن. (۳) نپ: علیه. (۴) نپ: «بودم» را ندارد. (۵) نپ: جفیری. (۶) نپ: میکائیل. (۷) نپ: تبارک و تعالی. (۸) نپ: خواهم.

قبله است. پس حسابی که بود جواب گفتم. و از دنیائی^(۱) آنچه بود ترک کردم الا اندک ضروری. و بیست و سیوم^(۲) شعبان بعزم نیشابور^(۳) بیرون آمدم و از مرو بسر خس شدم که سی فرسنگ باشد و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگ است. روز شنبه یازدهم شوال در نیشابور شدم. چهارشنبه آخر این ماه کسوف بود. و حاکم زمان^(۴) طغرل بیک محمد بود برادر جفری بیک. و مدرسه^(۵) فرموده بود بنزدیک بازار سراجان و آنرا عمارت میکردند. و او بولایت گیری باصفهان رفته بود بار اول و^(۶) دوم ذی القعدة^(۷) از نیشابور بیرون رفتم در صحبت خواجه موقوف که خواجه سلطان بود. براه کوان^(۸) بقومس رسیدیم^(۹) و زیارت^(۱۰) شیخ بازید بسطامی بکردم قدس الله روحه. روز آدینه هشتم ذی القعدة از آنجا بدامغان رفتم غره ذی الحجه سنه سبع^(۱۱) و ثلثین و اربعمائه براه آنجوری^(۱۲) و چاشت خواران بسمنان آمدم. و آنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم. مردی^(۱۳) نشان دادند که اورا استاد

(۱) نپ: دنیاوی. (۲) نپ: سوم. (۳) در دیباچه بایسنقری شاهنامه در ضمن حالات فردوسی عبارتی باسم و رسم از سفرنامه ناصر خسر و نقل میکنند که نه در این نسخه که در دست است چنانکه دیده میشود و نه در دو نسخه خطی کتابخانه پاریس اثری از آن فقره منقول در دیباچه شاهنامه نیست و آن عبارت این است: «و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه آورده است که در تاریخ چهار صد و هشت از هجری براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نوساخته بودند پرسیدم که این رباط نه ساخته است گفتند این رباط از وجه صله فردوسی است که سلطان محمود از برای او فرستاده و چون خبر او پرسیدم (ن. ب. پرسیده) گفتند او وفات یافته است و وارث او قبول نکرد و عرضه داشت بسطامی کردند سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید و این رباط خاصه از وجه اوست» و از این معلوم میشود که این نسخه از سفرنامه که در دست داریم اختصاری است از اصل سفرنامه ناصر خسرو یا آنکه در این موضع مخصوص سقطی دارد یا آنکه محررین دیباچه بایسنقری دروغ گفته اند و این احتمال اخیر بسیار بعید است.

(۴) نپ افزوده: سلطان. (۵) نپ: مدرسه. (۶) نپ «و» را ندارد. (۷) نپ: قعدة (فی المواضع) غ. (۸) = جوی؟ (۹) نپ: رسیدم. (۱۰) نپ افزوده: تربة. (۱۱) نپ: ثمان (غ ظ). (۱۲) نپ: اخری. (۱۳) نپ: و مردی را.

علی نسائی میگفتند. نزدیک وی شدم مردی جوان بود سخن بزبان فارسی همیگفت بزبان اهل دیلم و موی گشوده^(۱) جمعی پیش وی حاضر. گروهی اقلیدس میخواندند و گروهی طب و گروهی حساب. در انتهای سخن میگفت که بر استاد ابو علی سینا رحمة الله علیه چنین خواندم و از وی چنین شنیدم. همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که او شاگرد ابو علی سیناست. چون با ایشان در بحث شدم او گفت من چیزی سپاهانه دانم و هوس دارم که چیزی از حساب بخوانم. عجب داشتم و بیرون آمدم گفتم چون چیزی میداند چه بدیگری^(۲) آموزد. و از بلخ تا^(۳) بری سه صد^(۴) و پنجاه فرسنگ حساب کردم. و گویند ازری تا ساوه سی فرسنگ است و از ساوه بهمدان^(۵) سی فرسنگ و ازری بسپاهان پنجاه فرسنگ و بامل سی فرسنگ. و میانری و امل کوه دهاوند است مانند کنبدی که آنرا لواسان^(۶) گویند و گویند بر سر آن چاهی است که نوشادر از آنجا حاصل میشود. و گویند که کبریت نیز. مردم پوست گاو ببرند و بر نوشادر کنند و از سر کوه بغلطانند که براه نتوان فرود^(۷) آوردن.

پنجم محرّم سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه دهم مرداد ماه^(۸) سنه خمس^(۹) عشر و اربعمائه^(۱۰) از تاریخ فرس بجانب قزوین روانه شدم و بدیه قوهه^(۱۱) رسیدم قحط بود و آنجا یک من نان جو بدو درهم^(۱۲) میدادند. از آنجا برقم نهم محرّم بقزوین رسیدم باغستان بسیار داشت بیدیوار و خار^(۱۳) و هیچ چیز که مانع

(۱) نپ افزوده: و. (۲) نپ: بکسی. (۳) نپ «تا» را ندارد. (۴) نپ: سیصد. (۵) نپ: بهمدان. (۶) نپ: ییواسان، (در حاشیه): لیواسان. (۷) نپ: فرو. (۸) نپ: بخط الحاقی سرخ. (۹) در صفحه سوم گفت که سال ۴۳۷ هجری مطابق بود با سال ۴۱۰ یزدجردی، پس چگونه سال ۴۴۰ هجری مطابق میشود با سال ۴۱۰ یزدجردی در یکی از این دو موضع لابد تاریخ یزدجردی غلط است. (۱۰) نپ افزوده: جردی. (۱۱) نپ: قومه. (۱۲) نپ: درم. (۱۳) مقصود از خار بلاشک پرچین است.